

« نامه ماهانه ادبی، علمی، تاریخی، اجتماعی »

شماره - اول  
فروردین ۱۳۴۵

# ارمغان

دوره - سی و پنجم  
شماره - ۱

تاسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

( مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی )  
( صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم )

## دوره سی و پنجم

سی و پنجمین دوره ارمغان با آغاز سال نو از سر گرفته میشود و راه و رسم ادب، پژوهش و اندویش را همچنان ادامه میدهد. ارمغان نزدیک به نیم قرن است که در پی کمال صداقت و علاقه‌مندی بدون تظاهر و ریا در طریق اشاعه دانش و ادب فارسی که از افتخارات جاویدان ملت ایران است کام برداشته و هیچگاه در برابر مشکلات و ناکامی‌هایی که نتیجه عدم توجه زعمای قوم و ابناء زمان بادیات و زبان شیرین مادری است دچار رخوت و سستی نگردیده است.

سی و چهار دوره ارمغان گنجینه نفیس و کاملی از فضل و ادب است که دارندگان را از صدها حلد کتب ادبی و تاریخی خطی و چاپی که کمتر رنج تحقیق و تتبع در آنها بکار رفتند بی‌نیاز میسازد و بتصدیق پژوهندگان وادی علم و هنر شاید نکته و

## فهرست مندرجات

صفحه	نگارنده	عنوان
۱	از : وحیدزاده - نسیم	(۱) دوره سی و پنجم
۴	استاد سخن : وحید دستگردی	(۲) یکفزل شیوا
۶	آقای: عبدالرفیع حقیقت (رفیع)	(۳) نهضت‌های ملی ایران
۱۱	آقای : دکتر علی مظاهری	(۴) رساله الفاظ الحکمة
۱۵	آقای : مرتضی مدرسی چهاردهی	(۵) سیر حکمت و عرفان در ایران باستان
۱۹	آقایان : اسدالله ذوقی و عزت‌الله اخلاقی	(۶) دو نامه خواندنی
۳۲	آقای : پژمان بختیاری	(۷) نامه وارده
۳۴	آقای : علی نقی بهروزی	(۸) رفع اشتباه
۳۶	آقایان : پارسای تویسرکانی ، طاهری شهاب	(۹) انجمن ادبی حکیم نظامی
۳۷	آقایان : کی‌منش ، آزاده ، سخا	(۱۰) معاصران
۴۰	از : محمد وحید دستگردی	(۱۱) اپیکور
۴۳	مرحوم : میرزا محمد علی چهاردهی	(۱۲) تاریخ فرقدهای اسلامی
۴۷	-	(۱۳) کتابخانه ارمغان

دقایقی از معضلات شعر و ادب نباشد که در اطراف آن فصص و تدقیق نگردیده و یا تجزیه و تحلیل نشده باشد.

صدها گوینده و نویسنده و مورخ دانشمند روزگاران کهن که نام و آثارشان در پردهٔ ابهام مرور ایام مانده بود از لابلای اوراق مندرس کتبی که خوشبختانه از دستبرد زمان مصون مانده بود بیرون کشیده شد و پس از تصحیح و تنقیح دردسترس اهل فضل و هنر قرار گرفت.

دهها آثار نظم و نثر اساتید سخن که بسبب کثرت استنساخ که خواه ناخواه هیچ نویسنده‌ای هنگام نگارش از سهو و اشتباه در امان نخواهد بود و تصرف بیمورد کاتبان و چاپهای مغلوط سالهای اخیر که سخن این بزرگان را مسخ و دگرگون ساخته بود پس از مدافه و تصحیح و مقابله با چندین نسخهٔ کهنسال و تحشیه و تفسیر اشعاری که بنظر لاینحل مینمود بزور طبع آراسته و بانجمن شعر و ادب جهان ارمغان گردید. بعضی از این نسخ چون هفت گنج نظامی گنجوی بعلت احاطهٔ کامل که مصحح دانشمند اولاً در فنون سخنوری و ادب داشته و ثانیاً در نتیجهٔ پنجاه سال مطالعهٔ مداوم و تحقیق و تتبع در دیوان حکیم این اثر گرانمایه انسان از اغلاط فراوان و اشعار الحاقی پیراسته و معانی اشعار تعبیر و تفسیر گردید که جنبهٔ جهانی پیدا نموده و از آن پس کلیهٔ نسخ خطی و چاپی از قدیم و جدید منسوخ و برای همیشه بلا استفاده و بدون ارزش گردید.

این بود شمه‌ای از خدمات جاویدان استاد بزرگ فقید و حید دستگردی به‌عالم زبان و ادبیات فارسی که از طریق انتشار مجلهٔ ارمغان و تصحیح و تحشیهٔ آثار مشاهیر سخن و ایجاد انجمنهای ادبی و ارشاد و تربیت صاحبان ذوق و هنر پرچم

پرشکوه سخن را که چندی بود جلال و رونق خود را از دست داده بود از نو باهتر از در آورد .

پنجاه سال استقصاء و کوشش در احیاء زبان و ادبیات و تحقیق و تتبع در آثار بزرگان سخن با گرفتاریهای روزمره زندگی در این ایام کاری است بس دشوار و جز در پرتو شور و عشق فوق العاده نتوان بدان دست یازید . آری پهلوانان میدان دانش و خرد هیچگاه از رنج و زحمت دانش پژوهی نهراسند و از فداکاری و جانبازی برای رسیدن به کمال مطلوب تا سرحد جان سستی و فتوری بخود راه ندهند .

اینک قریب بیست و چهار سال از درگذشت استاد گرانمایه می گذرد و ما نیز با بضاعت کم علمی بدستگیری دانشوران دور و نزدیک راه و روش استاد را دنبال نموده از درگاه یزدان پاک خواستاریم که این مشعل انجمن شعر و ادب را همچنان فروزان نگاهداشته و با اجابت نیایشی که در سه بیت شعر زیر از پیشگاه بیهمالش تمنا گردیده ما را توفیق خدمت اعطاء فرماید .

گذشت سالی و بس سالهای فرخنده

بقای عمرت اندر پناه یزدان باد

بلطف ایزد دانا حسود بد خواهد

مدام دستخوش درد ورنج حرمان باد

کنونکه دور گل است و بهار فرخ پی

گل وجود تو در باغ دهر خندان باد

وحید زاده - نسیم

از : استاد سخن وحید دستگردی

## یکفزل شیوا



ز کستان جهان صرفه بود خارم و بس  
نهال عشق نمر داد انتظارم و بس  
بکرد من قفس آهن است باغ وجود  
بجرم اینکه درین باغ من هزارم و بس

ز چار موج حوادث نمیرسم بکنار  
 جز اینکه یار کند جای در کنارم و بس  
 خدای را مفشان دامن ار چه میدانم  
 بدامن تو درین رهگذر غبارم و بس  
 غلام زلف سیه فام پر خم و شکنم  
 که دقتر است ز آشفته روزگارم و بس  
 فراز چشم چو ابرو بهر که دادم جای  
 نشاند چون مژه در دیده نیش خارم و بس  
 شنیده‌ای بسکندر چه گفت دارا؟ گفت  
 قتیل مظلّمه مهتر مهربارم و بس  
 شکسته خاطر از خاطر شکسته خویش  
 زبون این دو زبان سیاهکارم و بس  
 چه جای شکوه زاغیاری در زمانه وحید  
 که با یمال حوادث بدست یارم و بس



بقلم : آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

## هفته‌های ملی ایران

(۱۵)

### تمایل خلیفه به تصاحب املاک طبرستان

هارون الرشید خلیفه عباسی بمنظور تسلط و نفوذ خود در خطه طبرستان تصمیم گرفت قسمتی از املاک حاصلخیز طبرستان را تصاحب نموده و کروگان قابل اهمیتی نیز از فرمانروایان طبرستان بگیرد .

ابتدا در نظر داشت با پرداخت مبلغی پول مقداری از زمینهای طبرستان را خریداری نماید .

چون موضوع خرید املاک مازندران را با ونداد هرمز در میان نهادند اوراضی نشد و گفت ما ملک فروختن بدغیر را عار داریم .

بهمین جهت خلیفه در فکر چاره بود تا اینکه در سال ۱۸۹ بسوی ری رهسپار شد و امان نامه‌ای به ونداد هرمز پادشاه طبرستان نوشت ونداد هرمز بدیدن خلیفه به ری رفت و هارون الرشید فرزند خود مأمون را که طفل بود در مجلس انسی بروی زانوی اسپهبد طبرستان نشاند وزراء و عمال خلیفه بانقشه قبلی به ونداد هرمز گفتند با این ترتیب شایسته است متاع گرانبهای پیشکش نمائی .

اسپهبد چون مرد سخی و بلندطبعی بود قسمت مهمی از املاک طبرستان را به مأمون بخشید که بعد مأمونیه نامیده شد .

هارون نیز در مقابل این گذشت اسپهبد جواهرات زیادی به ونداد هرمز داد ولی او فقط يك انگشتری از آن برداشت وبقیه را مسترد داشت .

در ضمن هارون قارن پسر ونداد هرمز را برای حصول اطمینان از حفظ امنیت در طبرستان بعنوان گروگان نزد خود نگاهداشت و با عزتی تمام با او رفتار کرد ولی پس از چندی در موقع عزیمت بخراسان دستور خلاصی قارن را صادر نمود و او را نزد پدرش فرستاد .

### نفوذ عجیب برمکیان در دستگاه خلافت

آل برمک یا برامکه نام خانواده جلیل و کریم ایرانی است که در آغاز عصر عباسی متصدی کارهای مهم دولتی شده و درجات و منصبهای عالی از امارت و وزارت یافته اند .

نسبت این خانواده به برمک نام است که گویند در بلخ میزیسته و ریاست بتکده یا آتشکده نوبهار و حکومت بلخ داشته و در اواخر عصر اموی اسلام آورده است و برخی گفته اند که برمک لقب کلیه رؤسای بتکده نوبهار بوده و آخرین برمک که خاندان برامکه بدو منسوب است نامش جعفر بوده است .

مشاهیر این خانواده خالد بن برمک (۱۶۳-۱۶۶ هـ) و پسرش یحیی بن خالد (متوفی ۱۹۰) و دو پسر یحیی ، فضل (متولد ۱۴۷ و متوفی ۱۹۳) و جعفر (متولد ۱۴۹ و متوفی ۱۸۷ هـ) که همگی بجد و کرم و علم و ادب و انواع مکارم و فضائل اخلاقی معروف و موصوف بوده اند .

خالد از امرای سپاه ابو مسلم خراسانی بود که پس از زوال دولت بنی امیه به خدمت ابوالعباس سفاح پیوست و سمت وزارت یافت .

یحیی بن خالد که مربی و حامی هارون الرشید بود در زمان هارون قدرت و نفوذی عظیم کسب کرد و استقرار و عظمت دولت عباسی از آغاز امر نتیجه حسن تدبیر



و سیاست‌مدیرانه وی و دوپسرش فضل و جعفر بوده است .

بهر حال اعقاب و احفاد برمک با عقل و تدبیر مدت پنجاه سال امور خلافت عباسیان را اداره کردند و در راه بسط علم و معرفت از بذل مال دریغ نداشتند و با کمال جود و سخا از اهل علم حمایت و سرپرستی می‌کردند و بوسیله مهمان‌نوازی و حکومت عاقلانه سبب شدند که دوران خلافت پنج‌خليفة اول عصر مشعش خلفاء مزبور خوانده شود .

برامکه طبعاً نفوذ زیاد خود را بنفع هموطنان خود بکار میبردند لکن ناگزیر مراقب بودند زیاد آشکارا از نظامات و سنن ایرانی جانبداری نکنند ، مبدا مورد سوعظن واقع شوند که هنوز هم قلباً مجوس هستند .

بنابراین هنگامی که خلیفۀ المنصور شهر بغداد پایتخت جدید خود را میساخت او ابوب ۴الموریانی چنین مصلحت‌اندیشی کرد که کاخ عظیم ساسانی معروف به ایوان کسری را ویران سازد و مصالح آنرا در ساختمانهای جدید خود مصرف نماید . خلیفه از خالد بن برمک در این مورد سؤال نمود .

خالد پاسخ داد :

ای امیر المؤمنین چنین کاری نکن ، فانه آیه‌الاسلام ، این قصر بتحقیق علامت فتح و پیروزی اسلام است ، زیرا چون خلق خدا ایوان بزرگ و پراهمت کسری را نظاره کنند متوجه شوند که این چنین بنا تنها بفرمان خدا ویران شود ، دیگر اینکه نماز گاه علی بن ابیطالب (ع) در آنجا بوده و از طرفی مخارج خراب کردن آن بیش از نفعی است که از خرابی عاید گردد .

منصور جواب داد :

أیت یا خالد الامیلا الی العجیبه .

دیری نپائید که صحت پیشکوئی خالدراجع با بیجا زحمت و گرفتاری و مخارج ویران کردن طاق کسری معلوم گردید .

روزی خلیفه به خالد بن برمک گفت :

ای خالد ما با عقیده تو همراه شدیم و از ویران کردن ایوان دست کشیدیم .  
خالد پاسخ داد :

یا امیرالمؤمنین اکنون میگویم آن کاخ را ویران سازید مبادا مردم بگویند خلیفه حتی از فرو کوفتن بنائی که دیگری ساخته بود عاجز است !  
بی گمان خالد از جهت حزم و احتیاط و بعلت آنچه در گذشته خلیفه باو گفته بود این نظر را اظهار نمود .

خوشبختانه خلیفه باردیگر بحرف او گوش نداد و بدین ترتیب از تخریب ایوان بزرگ مدائن که نشانه عظمت دولت ساسانیان است جلوگیری شد (۱) .

در زمان هارون الرشید یحیی فرزند خالد همه کارهای دولتی را بدو فرزندش فضل و جعفر واگذار کرد و آنها کلیه قلمرو خلافت را اداره میکردند .  
در این میان جعفر مورد توجه و علاقه خلیفه واقع شد و از مقربین خلافت و مصاحبین خاص شد .

از طرف دیگر خلیفه خواهری داشت بنام عباسه که وی را فوق العاده دوست می داشت .

علاقه شدید خلیفه به جعفر و عباسه طوری بود که میل داشت همیشه با آنها باشد و در خلوت خاص وی نیز هر دو آنها حضور داشته باشند اما این کار با رسوم و عادات مسلمانی وفق نمیداد .

بنا بر این خواهر خود عباسه را بعقد صوری جعفر در آورد مشروط بر اینکه

۱- ر.ک به کتاب الفخری صفحه ۱۸۵ و ۱۸۶ و طبری جره سوم صفحه ۳۲۰ .

از مصاحبت و همخوایی با وی احتراز جوید .

ولی از شرط مزبور چنانکه غیر از این انتظاری هم نبود تخلف شد و عباسه که شیفته جعفر بود در يك موقع مناسبی بلباس يك كنيز با جعفر همبستر گردید و از وی باردار شد (۱) .

قدرت و نفوذ برمکیان در این دوره بجائی رسید که از خلیفه جز نامی در بین نبود بطوریکه هر کس در دستگاه خلافت با آنها وابستگی نداشت از کار برکنار میشد. این قدرت و عظمت که یحیی و فرزندانش در دربار هارون بدست آورده بودند ناچار رشک و نفرت درباریان را برمیانگیخت .

ثروت بی پایان و بذل و بخششهای زیاده از حد آنان نیز که طبعاً عده زیادی از مردم را در اطراف این خانواده گرد آورده بود موجبات ناراحتی خیال خلیفه را فراهم میکرد .

بطوری که نوشته اند برمکیان چنان بر امور کشور و خزانه مملکت مسلط شده بودند که اگر خلیفه حتی برای خود احتیاج به برداشت از بیت المال داشت بدون دستور آنها میسر نمیشد .

همین احساس ضعف و حقارت و بدگوئی مستمر درباریان از خانواده برمکی خلیفه را بدشمنی و آزار آنان که بیش از خود وی بر تمام شئون قلمرو خلافت تسلط داشتند برانگیخت و عاقبت تصمیم گرفت عموم افراد این خانواده اصیل و با نفوذ ایرانی را که در اثر استغراق در مال و مکنت فراوان و عیش و نوش مستمر هدف اصلی خود را که همانا سرکوبی و اضمحلال تازیان و بدست آوردن استقلال مجدد ایران باشد از یاد برده بودند تا بود سازد .

### ناتمام



بقلم: آقای دکتر علی مظاهری

استاد دانشگاه پاریس

هوالحکیم

## رسالة الفاظ الحکمة در مصطلحات حکمای فرنگ قدیمآ و جدیدآ

او مترجم این لغت آنرا تلخیص کرد (لو - وکابولیر - دلا - لانک فیلوزوفیک) اثر (ا . لالاند) متوفی بسال ۱۳۸۳ قمری از روچاپ دهمین ( ۱۹۶۵ ) رساله ( لو نوو - و - وکابولیر - فیلوزوفیک ) اثر ( ا . کوویلپه ) بامراجعة باصل و برای ترجمه آن عندالوسعة والاستطاعة از آثار ( بونصر فارابی ) و ( بوعلی سینا ) و ( فخرهرازی ) وسائر حکیمان مشرق استفاده نمود .

اگر بحال طالب علمان مفید واقع شد انشاء الله تعالی منبعد کتابی مفصل و مشروح درین موضوع تألیف خواهد کرد .

واساس این مختصر برحروف تهجی نهاده آمد بترتیب لاطینیان .

### باب الالف العجمية

- ۲ ( ابسطراکسیون ) - نزع و انتزاع و تجرید ( بوعلی سینا ) وبالجمع مجردات
- ۳ ( ابسطراکطیف ) - نزعی و انتزاعی و منزوع و مجرد و معبر از مجردات .
- ۴ ( ابسطرئط ) - عکس ( کونکرئط ) مجرد و منزوع - ( نوم ابسطرئط ) اسم مجرد و اسم معنی مقابل اسم ذات ( نوم کونکرئط ( ارط ابسطرئط ) نقاشی و حجابری
- انتزاعی - ( ابسولو ) مطلق مقابل مقید .

- ۵ ( افسورد ) - خلف و مستحيل و محال و غير معقول - ( رتزو نمنطپر - لابسورد )  
قياس الخلف .
- ۶ ( افسورديطه ) - محاليات و قول محال يامستحيل .
- ۷ ( اكدئمي ) - افاضاميا ( عبدالكريم شهرستاني ) مكتب افلاطون مقابل مكتب  
ارسطو ( مشايبان ) .
- ۸ ( اكصيديط ) - عرض مقابل جوهر و ( اكصيد نطل ) - عرض مقابل جوهرى .
- ۹ ( اكقويس ) - محصل و مكتسب و مقتنى ( اكقويزيطيف ) - منصوب باكتساب  
و تحصيل يعنى اكتسابى و اقتنائى و تحصى .
- ۱۰ ( اكقويزيطيويطه ) - غريزه اكتساب و اقتناء .
- ۱۱ ( اكط ) - عمل و فعل - ( اكصيون ) - همان چيز - ( اكطيف ) - فعال و  
مؤثر - ( اكطيويطه ) - فعاليت و تأثير .
- ۱۲ ( اكطوئل ) - موجود بالفعل و فعلى - ( اكطو اليزاميون ) - از قوه بفعل  
در آوردن امرى را .
- ۱۳ ( ادھترص ) - ملازمه و تلازم - ( ادھترنط ) متلازم .
- ۱۴ ( ادونطيص ) و ( ادونطيف ) - امر عارض و طارى و انفاقى .
- ۱۵ ( افمئكط ) - عاطفه و انفعال - ( اففكطيف ) - عاطفى و انفعالى - ( اففكصيون )  
تأثر و انفعال و انفعاليات ( فخر رارى ) .
- ۱۶ ( اففكطاصيون ) - تظاهر و تمنع و تكلف نمودن - ( اففكطه ) مختص بامرى و  
بچيزى .
- ۱۷ ( اگابى ) - عشق كامل و محبت بكسى در مقابل ( تيروس ) بمعنى مجامعت  
و شهوت راندن .

۱۸ ( اکنوستیمیزم) - مقالات لادریه یا لادریان که طائفه باشند از حکما که علم را مستحیل دانند .

۱۹ (لاکساندرینیزم) - مقالات اسکندرانیان یعنی مجددان فیثاغورس و لاسیما مجددان افلاطون که بر افلاطون و ارسطو و بر فیثاغورس و انبذفس و غیرهم تفاسیر نوشتند و بر اصل مقالات ایشان تأویلات بر نهادند و بعداً نصرانیان و مسلمانان بر - مقالات ایشان استناد نمودند ی آنکه باصول مراجعت کنند .

۲۰ (الیناصیون) - قابلیت انتقال ملکست از مالکی بمالک دیگر، لکن (الینابل) در فلسفه اصطلاحیست از آن حکیم (هنگل) .

۲۱ (الطراضیون) - فساد یا تغییر (بوعلی) از (اللوئیوسی) که مصطلح ارسطو بود و این معنی را (فخر رازی) ذبول گوید مقابل نمو که تکون شی است بمصداق کل شی هالک الاوجه .

۲۲ (الطریطه) - معایرت دون معنی ذبول و افساد - وفسد یفسد فساراً تازیان معرب (بوسیدن) فارسیانست .

۲۳ (الطرنطیف) - تناوبی و متناوب - و در مبحث برقیات (کوران الطرنطیف) جریان متناوبست نه (منفصل) ضد (متصل) .

۲۴ (الم) - نفس فلاسفه و (روح) متکلمان - و دهریه مانند (افیغورس) و (دامقراطیس) از قدما و گروهی از متأخران فرنگ منکر بقای روحند - و از نظر قائلان بوحدت وجود نفس جوهر نبود عرض باشد و دون (عقل محض) چیزی را بقا نباشد ( برمنیدس و انگز اغورس از قدما و اسپنوزه و شوپنهاوئر از متأخران ) - لکن از نظر قائلان ببقای نفس (افلاطون قدیماً و مشائیان اسلام چون ابن رشد و مشائیان کلیسای غربی و حکیم (دیکرط) عقل با لذات موجود نباشد بلکه صفت نفس بود و

نفس هم که جوهریست جدا از واجب‌الوجود باقیست نه فانی و حکیم (کانط) گوید: که وجود نفس بوهم در ننگجد الا ادراک آنکه او از اشیاء غیر مجرب است اما دارای وجود و اراده غیر جسمانی (انظمپورل) - و (هیوم) و (اسطورط میل) و قائلان بتجربیات دون لاتجربیات گویند:

نفس عبارت است از مجموعه محسوسات و ادراکات و این قول جدا ضعیف باشد زیرا که برانکار ذات و ائیت است.

در پاسخ این طایفه (رنوویه) و مجددان (کانثو کریطیسیم) گفتند وجود عبارتست از کیفیاتی که مضافند بذات او نیز جوهریست لاتجربی متداخل در نفس که پس از فنای جسم مشمول بقاست.

ذیلا یادآور شوم که شرل برنار رنویه (۱۳۲۱-۱۲۳۱ هجری قمری) علاوه بر بقای نفس قائل بود باختیار و اراده و در دومجله نقد حکمت (کریطیک فیلوزوفیک) و نقد دین (مکریطیک رلیژیوز) با معطله (سیانظیم) و دهریه (پوزیطیویزم) در طی قرن ۱۹ م جهاد و جدل کرد و آثار بسیار دارد در رد مقالات معطله و دهریه.

ناتمام

### حکمت

دشمن چون از همه حیلتی فروماند سلسله دوستی بجنباند آنگاه بدوستی کارها کند که هیچ دشمن نتواند. سرمار بدست دشمن بکوب که از احدی الحسنین خالی نباشد اگر این غالب آمد مار کشتی و اگر آن از دست دشمن رستی.

(سعدی)

بقلم : آقای مرتضی مددسی چهاردهی

## سیر حکمت و عرفان در ایران باستان

-۴۴-

میرزا آقاخان کرمانی در هفدهمین خطابه خود چنین گوید :

در مذهب زردشت اختلاف بسیار است ، آنچه معلوم میشود چند نفر زردشت بوده‌اند ، اینان عقاید بابلیان و ستاره پرستان را برای ایران نمی‌پسندیدند . زیرا که کار ستاره پرستی بدانجا کشیده شده بود که پادشاهان بدون اجازه و تجویز منجمان آب نمی‌خوردند !

مردم آنقدر بعلم نجوم و منجمان معتقد بودند که هیچگاه کاری بی‌اجازت منجمان و کاهنان نمی‌کردند .

اگرچه کاهنی در ایران کم بود ! اما باز از بابلیان سرایت نموده بود ! نتیجه این عقیده بوج که هر چیز را از اثر سیاره و ستارگان میدانستند ، همان شد که بعدها از تقدیر و قضا و لوح محفوظ میدانستند !

در نتیجه تا مدت زمانی راه ترقی و دانش و تحقیق و کوشش بسته شد و تنبلی و بی‌پروائی و نادانی و بی‌ناموسی زیاد شد .

شهادت زردشت خوب سررشته است ، از باب اینکه این مردم را همواره جهالت و نادانی مشوق پرستش نوع مجهول مینماید .

البته باید معبود ایشان حالم مجهول ، غیر ممکن وجود باشد که دست احدی بدامن فهم آن نرسد !

زردشت محض رفع این عیب بزرگ ، عناصر چهارگانه را مبدأ مواد هستی دانست ، احترام آنها را فریضه شمرد .



از همه محترم‌تر آتش بود! چرا که از تمام اساس طبیعی قوه و فایده آتش را در امور زندگی گائی نیازمندتر می‌پنداشت.

الحق چنین است چون الان مدار تمام فابریک‌های فرنگ بر آتش و بخار است! خاک و مفاک را زیاد احترام می‌نمودند!

زیرا که هر نعمت مبدء خاک است! آب و هوا این درجه ارزش در نظرش نداشت و آنها را کلردان خاک و آتش میگفت!

خلاصه از برای ارتباط آئین یا خیالات افلاکی و موهومات ایرانیان عنوان کرد که، آتش فرزند گرامی آفتاب است که بما مردم زمین خدمت فرمود، کواکب و سایر سیارگان عناصر دیگر و فلزاتند، حناچه هنوز بروج آبی و خاکی و هوائی و آتشی در نجوم ایران گفته می‌شود.

دیگر اینکه خیرات را ارواح عالی که ساکن بهشتند و شرور از اشرار ارواح در دوزخند اُعتقاد نمایند.

زردشت اول کسی است در ایران که نام بهشت را هشت، بیان بقای روح را در عالم دیگر نمود.

سر آن این بود که اخلاق مردمان بد را بنوید بهشت اصلاح نماید! سدی پیش خیالات فاسد ایشان از ترس دوزخ باشد.

بملاحظه زیاد شدن حیوانات اهلی و بعضی مصالح طبی کشتن حیوانات زنده یعنی آنانکه حیات و زندگی آنان بحال انسان مفیدتر و بارورتر است مانند گاو و گوسفند ماده را مکروه شمرد، مگر در اوقات و روزهای مخصوص تا کنون آن آیام میان مجوس ایران معمول است، روزبر و نابر میگویند، روزبر درس بریدن و ذبح جایز در نابر مکروه است!

بملاحظه امراض مسری متولد از میکروبهای مردگان قرار دارد، آنها را بقله

کوهها و دور از آبادی برده بر روی سنگها می خوابانند تا گوشتشان را که مولد میکروبت مرغان صحرا بخورند ! اگر از بقیه آن میکروب جزئی تولید شود از آبادی دور ، مردم از بوی بد آن آسوده باشند .

گرچه علمای مجوس این کار را حمل بر احترام از خاک مینمایند ولی چنین نیست ! اگر برای احترام خاک بود سایر کثافتها را بآب انداختن یا بکوه و دریا ریختن میفرمود .

دروغ گفتن در مذهب زردشت بدرجهئی زشت و قبیح است که آمرزش برایش نیست ! مغفرت پذیر نیست ! زیرا که هر نوع خلق و خوی بدوزشت را میتوان در موقعی بکار برد از آن فایده گرفت ، جز دروغ !

مانند اینکه آدم خونخوار در موقع جنگ بسیار بکار میخورد ، اما دروغگو چون اعتماد دوست و دشمن را نشاید ، بیاز کندیده را ماند که نه خوردنیست و نه سوختنی است !

باید دانست که هیچگاه ملت ایران بت پرست نبود ! ! و بخدایان متعدد اعتقاد نکرد !

حتی همان زمان که نادان بوده اند و بدیوان اعتقاد داشتند نیز همه دیوان را فرمانبر و تحت حکومت مهادیو میدانستند .

در آن زمان که بفرشتگان و پریان اعتقاد داشتند ایشان را مقربات درگاه خدا واسطه کاریهای خیر تصور می نمودند از آنان استمداد کرده آنان را نیاز و نیایش می کردند .

آن عصر که اعتقاد بستارگان و سیارگان پیدا کردند ، آفتاب را بسیار بزرگ می شمردند جای ارواح نیکان و فرشتگان را در افلاک و سیارگان توهم می نمودند از ایشان استمداد می جستند ، آفریننده این عالم را همیشه منزله از تصور و توهم میدانستند همواره بتوحید خدا قائل و معتقد بودند .

چنانچه در هفتصد سال پیش از میلاد عیسی در ماوراءالنهر و سوی افغانستان جنگهای بزرگ میان ایرانیان با يك ظایفه از آنان که طریقه بت پرستی را اختیار کرده بودند واقع شد و ایشانرا از ایران راندند .

آنان را مجبور کردند از سند بطرف هند روند بقلبه اقتدار فتح هندوستان کردند قوم قدیم هند را نجس گفتند هندیان را که قوم قدیمند نجس دانستند !! پاربا و حلال خوار می نامند !!

این اسم نجس که بت پرستان فراری ایران بر آنها نهادند هنوز هم هست . خلاصه ملت ایران و ساکنان این خطه مینو نشان قبل از زردشت و پس از آن هیچگاه بت پرست نبود همیشه خدا پرست و قائل بتوحید او بودند . عجب اینکه در خیلی از موارد کلمات زردشت نیز تصریح باین است که قریباً خداوند بفرستد .

مرد بزرگ و مقتدری را در شرق که دین خدا پرستی را در جهان رواج دهد از این سر بزرگ بود که پارسیان ایران بعد از شکست از تازیان یقین برآستی و درستی دین اسلام نموده بدو گرویدند .

زیرا که همواره منتظر بروز يك دولت مقتدر و قادر بودند که آئین خدا - پرستی را در عالم رواج بدهد .

، آنانکه هنوز بر کیش زردشت باقی هستند نیز منتظر قدم شاه بهرام دین آورند خلاصه کیش و آئین زردشت در آن زمان مطابق و موافق خوی دولت ایران بود و ملت ایران .

در آخرهای آن عصر آن اندازه نیرومند شد که بر چینیان تاخت آورد تا مرز چین در تصرف ایران بود . همیشه از حکم داران چین باج و خراج می گرفتند آنان تبعه ایران را خیلی محترم می داشتند .

## دو نامه خواندنی

مجله ارمغان همواره در انتشار افادات ادبی پیشقدم بوده و کوشش داشته‌ایم که اگر نامه‌ای خواندنی و محتوی لطایف ادبی بدست آمد بنظر خوانندگان برسانیم.

در هفته نامه دنیای جدید نامه‌ای بامضای اسدالله ذوقی چاپ شده که پیداست نویسنده نامه یکی از شخصیت‌های با ذوق کشور می‌باشد و خواسته بشیوه نویسندگان قرن اخیر مانند نویسنده تذکره مجدید و نویسنده یخچالیه مطالبی را بیان کند و پاسخی هم بنامه ایشان بامضای عزت‌اله اخلاقی بدفتر مجله ارمغان رسیده که نشانه‌ای از قدرت قلمی نویسنده آن می‌باشد.

ما هر دو نامه را چاپ می‌کنیم و انتظار داریم که اگر این دو نویسنده یا دیگری در پیرامون این سخنان سخنی دارد مشروط بآنکه از حدود ادب تجاوز نکند و دارای همین لطافت ادبی باشد به مجله ارمغان بفرستد تا منتشر گردد.

ارمغان

### نامه آقای اسدالله ذوقی

به

آقای مهندس عبدالله والا

من اگر این نامه را مینویسم نه ادعای نویسندگی دارم و نه هوس مقاله نویسی بلکه بیاس سالها ارتباط و علاقه دوستانه‌ایست که با آقای والا دارم و این سابقه ممتد دوستی است که از روی نیمکت مدرسه شروع شده و سالها است ادامه دارد و بتصدیق خود ایشان در این مدت که خوش بختانه بسرعت برق از دوستان قدیم جلو افتاده و در وقتی که ماهنوز اندر خم يك كوچه‌ایم بحمدالله در اثر داشتن شرائط لازمه درصاف

اشخاص (فعال مایرید) قرار گرفته است با او هیچ کاری نداشته‌ام و از روی علاقه و دلسوزی است که این سطور را مینویسم .

تلاش معاش و عدم علاقه با آنچه در ایران فعلا نامش سیاست است موجب گردیده است که من اصلاً اخبار مجلس را نمی‌خوانم ولی یکی از دوستان قدیم چندی پیش مذاکرات جلسه مجلس که بودجه بتصویب رسیده بدستم داد و آنچه موجب تشدید علاقه‌ام بخواندن آن گردید این بود که اسم آقای والا هم کلاس سابق و رفیق حجره و گرما به گلستان خود را در آن دیدم .

کتمان نمی‌کنم که اگر تصویب هزار صفحه بودجه در یک روز از طرف جمعی که بعضی از آنها اگر هزار روز وقت صرف کنند یک صفحه آنرا شاید نفهمند بنظر عجیب آمد هزار مرتبه عجیبت مخالفت آقای والا بود .

نمیدانم کدام رند این رفیق دیرین مرا که خود دیپلمه مدرسه رنگریزی است رنگ کرده و مطالبی نوشته و بدستش داده که در مخالفت با بودجه بخواند زیرا یقین دارم که خود آقای والا مدعی داشتن اطلاعات مالی نیستند و نفهمیدم کی این مطالب را نوشته و برفیق زرنگ ماداده که در مجلس نقل کند و انگهی چرا فراموش کرده‌اند که ( از شیر حمله خوش بود و ازغزال رم ) از آقای والا که همیشه اهل کار بوده‌اند نه مرد انتقاد و آنچه پیدا کرده‌اند در اثر فعالیت شبانه روزی بوده است نه هوشیگری تعجب کردم که چرا فعلاً بفکر وجیه‌المله شدن و خدای نخواستہ منفی بافی افتاده‌اند . البته در سنین عمر تمايلات و افکار اشخاص عوض میشود . مسلماً شعر حافظ و سعدی هم در جوانی و پیری فرق داشته و حتی اگر من بیسواد در دیوان آن بزرگان سخن تتبع کنم می‌توانم گفت کدام شعر حاکی از شعور جوانی و کدام در اثر پختگی پیری است و تا این اندازه طبیعی است ولی فراموش نکنیم که این تغییر تاحدی مجازاست مثلاً حافظ پس از عمری شاعری در سر پیری بفکر جواهر فروشی یا سعدی در ایام

کهولت بخیال امارت لشکر نیفتاده است و اگر تغییری بوده در حدود کار خودشان بوده است .

بهر حال اگر قرار بوده است که در مجلس کسی در (رل) مخالف صحبت کند باز این کار کار آقای والا نبود . آقای والا که مدیر یکی از بهترین تماشاخانههای تهران است آیا تا بحال رل شاه عباس را بیان و سپیلا و نقش فرخ لقا را به آقای محتشم داده اند آخر هر کسی را بهر کاری ساختند .

من از دسته و جماعتی نیستم که به پیروی از یونان قدیم معتقدند بایستی صنف و طبقه هیچ کس تا آخر عمر عوض نشود .

نه زندگی میدان مبارزه است و هر کس حق دارد اگر بیشتر دوید بیشتر افتد ولی نظرم آنست که هر کس بایستی در کاری که صلاحیت دارد صرف وقت و انرژی کند .

از طرفی مگر آقای والا از کار مثبت چه ضرری دیده اند و چه پیدا نکرده اند که حالا برای جبران عقب افتادگی بهر در بزنند .

راستی این کار ایشان که از زمانی که در مدرسه رنگری با هم بودیم مظهر موقع شناسی و هوش بود بنظرم بسیار غریب آمد و این تذکرات بیاس دوستی بی شائبه و غرضی است که از روی نیمکت مدرسه شروع شده و مربوط بزمانی است که نه من باو احتیاجی داشتم و نه او بمن و صرف دوستی بود و دوستی صرف .

یادم می آید که روزی میخواست بمسافرت برود و بالحن معصوم کودکانه ای پرسید چه برایت سوقات بیاورم جواب دادم هیچ

« تو چه ارمغانی آری که بدوستان فرستی

چه از آن به ارمغانی که تو خویشتن بیائی»

فقط سعی کن زودتربیائی و دل و دیده دوستان را روشن کنی .

دنيا ما را از يكديگر دور انداخت و فعلا من يك كارخانه لباس شوئی دارم

ولی ایشان خدا را شکر که از رجال سیاست و مدیر مجله و صاحب ثروت و نفوذ است. من میدانم که پس از خواندن این سطور بیش خود خواهد گفت (کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی) و با مقایسه وضع خودش با من با هزار مسخره و طنز خواهد گفت:

(راستی رفیق قدیمیمان از اول معلوم بود دیوانه است والا کسی که فرسنگها با من فاصله دارد اگر عقل داشت خودش بجائی میرسید.) بگذارید جواب ایشان را مختصراً بدهم.

ایشان مثل هر مرد موفق دیگر نباید آنچه بدست آورده است فقط نتیجه هوش خودش بداند.

افسوس که مردم زمان روی نتیجه قضاوت میکنند، نه عمل. دو نفر صاحب داعیه را در نظر بگیرد آنکه موفق میشود ولو در اثر عواملی باشد که اصلاً مربوط باو نبوده است یا بگفته اش میخوانند و آنکه شکست میخورد ولو بعلت واقعه‌ای باشد که از حیطة قدرت او خارج بوده است نادانش میدانند. تاریخ را نگاه کنید پرازشواهد این ادعا است.

روزهائی که در مدرسه بودیم آقای والا که از همان ایام آثار هوش از او پیدا بود اصلاً فکر نمی‌کرد که روزی وکیل شود - مدیر مجله شود - درباره بودجه صحبت کند

... و و و ...

صحبت کودکانه ما درباره باز کردن مغازه (همان کاری که من کردم) دور میزد. فضای روزگار و دست تقدیر آشنائی و همکاری و تماس نزدیک اورا با مرحوم دهقان پیش آورد و براهی افتاد که پیش بینی نمی‌کرد و بالتیجه تا اینجا رسیده است که می‌بینید و اگر منصفانه‌تر قضاوت کنیم شاید این حرف من درست نباشد و برای آن باشد که عقب افتادگی خود را سرپوش بگذارم و من بی‌عرضه بخود حق بدهم که درباره یکی از رجال سیاست خرده گیری کنم. این هم از شاهکارهای طبیعت است

که مردم از کم داشتن هر چیز کله دارند جز عقل و بقول سعدی :  
( گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد

بخود کمان نبرد هیچکس که نادانم )

و احتمال دارد بدین سبب باشد که من از همه چیز محروم بمردی که همه چیز پیدا کرده خورده بگیرم .

از شما چه پنهان شاید هم میخواهم باو بگویم : (اگر از هر جهت از من جلو افتاده‌ای در مواردی من بیش از تو عظم میرسد بهر حال بایستی دیگری قضاوت کند زیرا حب ذات و تعصب مانع قضاوت صحیح است با این توضیحات عرض میکنم دوست دیرینم آقای والا ! نظر من این است که شما بفکر منفی بافی نیفتید بخیال وجیه‌المله شدن نباشید ای کاش همه مردم تا حد من بشما دلسوز و مثل من تا حدی که می‌دانید صریح بودند تا بشما میگفتند که باصطلاح معروف (این کار بشما نمی‌آید) شما از راهی بروید که رفته و موفق شده‌اید و طریقی را طی کنید که سالها تجربه کرده‌اید و به نتیجه رسیده‌اید و تصور میکنم در اینصورت با استعدادی که دارید و با دعای خیر دوستان (اگر خدا خواست رئیس الوزرا نیز شوی). آنکه از اول موفقیت ترامیخواسته است و هنوز میخواهد .

اسدالله ذوقی

نامه آقای عزت‌الله اخلاقی با آقای ذوقی درباره آقای مهندس والا

دوست عزیزم آقای ذوقی - نامه نصیحت‌آمیز ترا در شماره مورخ ۲۲ فروردین ماه جاری دنیای جدید خطاب به دوست مشترك عزیزمان آقای عبدالله والا و کیل کنونی مجلس خواندم . آنچه در آن بحداعلی بچشم میخورد ذوق بود و اگر بدت نیاید و من درست فهمیده باشم آنچه کمتر در آن یافت میشد انصاف .



اگر قول میدهی که از من نرنجی بیاد روزگار شیرین دبیرستان و درست مثل روزهایی که در حیاط مدرسه رنگرزی جمع میشدیم و بحث میکردیم و حرف میزدیم مطالبی را بتو گوشزد میکنم . خدا کند که من اشتباه فهمیده باشم و جملاتی که در نامهات خطاب با آقای والا بود دو پهلو و برای نیش زدن بایشان و از روی شیطنت نباشد که در اینصورت بتو ایرادی ندارم و صد در صد مطالب تو درست بود ولی اگر خدای نخواستہ در اثر رنجش یا خرده حسابی تعمد داشته‌ای که به دوست قدیمی و بقول خودت رفیق حجره و گرمابه و گلستان بطور ملیح فحش بدهی ضمن اینکه اعتراف میکنم از عهده اینکار بخوبی برآمده‌ای صریحاً بتو میگویم که اگر نوشته‌ات آمیخته با ذوق بسیار بود در عوض فرسنگها با اخلاق فاصله داشت .

دوست مهربانم - خاصیت بشر آنست که بقول سعدی (عیب مردم را کف دست گرفته و عیب خود را زیر بغل پنهان میکند) انشاء الله که من بد فهمیده باشم ولی از خلال عبارات این معنی را استنباط کردم که خواسته بودی بگوئی آقای والا که دیپلمه رنگرزی است با وکالت چه ارتباط و تناسبی دارد ؟

خوب آقای ذوقی . یادت هست در وقتی که در مدرسه بودیم تو از کاری که اصلاً سردر نمی‌آوردی رنگرزی بود ؟

مگر همه بتو نمیگفتیم که بجای مدرسه ادبیات بمدرسه رنگرزی آمده‌ای ؟ مگر از تو جر شعر گفتن و انشاء نوشتن کاری ساخته بود ؟ مگر همه بشوخی بتو نمیگفتند که تو در سر کلاس سیاهی لشکر و لشکر دعا هستی ؟

مگر همان موقع آقای والا برعکس تو درس خوان و مخالف شعر گفتن و نویسندگی و مثل فرزند برومند انوری شاعر بزرگ ایران ( برخلاف اهل دعا ) نبود ؟ مگر تو یکسال رفوزه نشدی ؟ مگر سال دوم امتحانات را با کمترین معدل نگذراندی ؟

خوب . حالا چطور شد که تو برای داشتن کارخانه رنگرزی صلاحیت داری و او برای نویسندگی و سیاست ندارد ؟

اگر صلاحیت دارید هر دو دارید و اگر ندارید هیچکدام ندارید . بیچاره مردمی که گول زرق و برق تابلو بزرگ ترا خورده و لباسی را که با خون دل تهیه کرده اند برای رنگ و شستشو بتو بسپارند .

حالا که صحبت باینجا رسید بعنوان جمله معترضه مینویسم که از متن نامهات پیدا بود که از کارت راضی نیستی و تلویحاً آنرا شغل بی درآمد محقری شمرده بودی ولی توجه داشته باش که اگر به مقتضای شغلت رفتار کنی بهترین و آبرومندترین مشاغل را که انتخاب آن حکایت از روح بلند تو میکند داری زیرا کارخانه لباسشویی باز کرده یعنی تصمیم گرفته ای که لکتهائی که برلباس و دامن هر که هست بشوئی بشرطی که سرت گرم شعرگفتن نشود و شاگردها دوائی بلباسها تزند که لکه ها روشنتر و نمایان تر از اول جلوه کنند .

راجع به کسادی هم قول میدهم که اگر درست دقت کنی و از عهده انجام کارت برآئی لباس قابل شستن آنقدر هست و مشتری آنقدر فراوان خواهد بود که عشر آنان را نتوانی بپذیری و اگر در اوایل کار دل والا را نشکنی و او بتو مراجع کند خیلی ها دنبالت می آیند .

باری باور نمیکم تو حالا که هوس مقاله نویسی کرده ای برای دوست چندین ساله مشترکمان شمشیر کشیده باشی .

شوخیهای زهر آگینی راجع بان ایام داشتی من یقین دارم که اگر انصاف بدهی علاوه بر آنکه دخالت در زندگی خصوصی مردم بمن و تو مربوط نیست و کار ناشایسته ای است شمشیر کشیدن بروی کسی که روزی حتی تا همین اواخر بهترین دوست تو بوده است و با او روابط بسیار صمیمانه داشتی ناشایسته تر است .

ای کاش دوران خوش کودکی با افکار کودکانه باقی میماند و هیچکس فی الجمله من و تو گرفتار اغراض کودکانه اجتماع نمیشدیم آن ایام مثل پرده سینما از جلو چشم میکندرد .

آیا آنروزی را بیاد داری که با همان لطافت طبع و نکته سنجی و ذوقی که که در توهست بمن گفتی :

( من فقط دو نمره ۱۷ و ۱۸ در فارسی و انشا گرفته‌ام و حاضرم هردو را بتو بدهم بشرط آنکه حاضر باشی اسم کوچکت را با والا عوض کنی زیرا هردو شما را با شتبه اسم گزاری کرده‌اند و او باید (عزت‌الله) باشد و تو (عبدالله)؟ حالا چه شده است که با آنکسی که اگر دیگری نام قشنگتری داشت معتقد بودی که بایستی دو دستی باو تقدیم کند و عقیده داشتی که او (عزت) خدا است نه (عبد) خدا چنین عمل میکنی؟

منکه تورا رنجاندم بگذار يك حرف دیگر هم بزنم . درست فکر کن و انصاف بده که اگر قرار باشد حوادث و خاطرات آن روزگار را بنویسم با بروی تو صدمه نمیخورد؟ و برای تو اهانتی وجود ندارد؟

آیا بکسب و کار فعالیتت لطمه نمیزند؟ وهمه مثل حالا با رغبت دردکان یا بقول خودت (کارخانه) ات میآیند؟

. آقای ذوقی . اگر ایراداتی که باو داری از اول داشتی چرا آن زمان که در تأثر تهران بلیط پاره میکرد علیه او مقاله نمینوشتی و هزار ناسزا نمیگفتی تنها تو نیستی بسیاری از مردم ترقی رفقا را نمیتوانند ببینند ولی باور کن بخدا زندگی او قابل حسد بردن نیست درست برعکس آنچه شما تصور کرده و او را مرد موفقی دانسته‌اید من معتقدم زبان حال او این بیت لطیف فارسی است :

(تن خسته دل شکسته زبان بسته لب خموش

ای عشق کارها همه بر مدعای توست )

میدانم از این شعر (یکه) میخوری ولی بگذار برایت تشریح کنم که بدانی  
عین حقیقت است .

۱- تنش مسلماً در اثر اینهمه دوندگی و بقول تو فعالیت شبانه روزی خسته  
شده آخر به اصطلاح معروف آدمی که از فولاد نیست مگر چقدر میتواند تحمل سختی  
داشته باشد .

۲- دلش هم از شایعات مفرضانه دشمنان شکسته وهم از جملات نیشدار دوستان  
که شایعات بی اساس را پایه استدلال خود قرار میدهند .

۳- راجع به بسته بودن زبانش تصور نمیکنم از من دلیل بخواهی فقط بایستی  
توجه داشته باشی که حوادث زندگی و تناسب کارش بسته ترش کرده است .

۴- لب خموش است بدلیل آنکه تا بحال از او سروصدائی و نطق و بیانی کسی  
نشنیده بود و اول دفعه که خواست حرف بزند یا بقول تو بداخلاق بی انصاف بحرفش  
و اداشتنند از طعنه دشمنان گذشته حتی از زخم زبان مثل تو دوستی ایمن نمانده است .

تصور نکنی نفهمیدم هر گله ای از او پیدا کرده ای تا زگی دارد دلیلی که برای  
اینکار دارم آنست که مگر تو نبودى که چند سال پیش که تماشاخانه او آتش گرفته  
بود و برخی از مردم مغرض از روی دشمنی می گفتند خودش آتش زده است که از  
شرکت بیمه خسارت بگیرد بدلیل اینکه دوشب پیش هر چه آنجا داشته برده بوده است  
تو بیش از خودش قسم می خورد بیکه حریق عمدی نبوده است و از رئیس وقت شرکت  
بیمه وقتی که بانهایت شهامت قریب پنج ملیون ریال خسارت لباسها و اشیاء سوخته او  
را داد تمجید میکردی .

اگر هیچیک اینها نیست یعنی نه از روی حسد خدای نخواستہ باو ایراد  
می گیری و نه دلتنگی و رنجشی پیدا کرده ای و واقعاً و صمیمانه بقول خودت از تلون  
او و بعهدہ گرفتن نقشی که کار او نیست و به تعبیر تو مثل شاه عباس شدن سهیلا و فرخ

لقا شدن محتشم است از نظر اصول ایراد داری چرا تو که در تمام عمرت اهل منطق بودی در اینجا منطق را فراموش کرده‌ای؟

برادر عزیز - ما بیچارگان که بدون داشتن ریشه یا بقول تو استحقاق باهزار طفره و زحمت بکاری میرسیم مثل بند بازان ماهر مجبوریم برای راه رفتن روی بند همیشه مراقب خودمان باشیم و اعتدال را حفظ کنیم تا سقوط نکنیم . آخر اگر بند باز بخواهد راست راه برود و بیچپ و راست خم نشود در اول قدم سقوط می کند و می میرد .

تو باین افرادی که برای بقاء خود مجبورند از صبح تا غروب همه کار بکنند چرا حس ترحم و تأثر نداری و خدای نخواستہ کینه داری؟

آیا بحال کسانی که هر که چون شمع محکم و راست ایستاد و دعوی بر توافشانی کرد عادت کرده اند که در برابرش خم شوند و چون موم در دستش نرم باشند نباید چون شمع سوخت و اشک ریخت؟ آیا کسیکه مجبور است زیر علم هر علمداری سینه بزند و روز بعد دنبال دنبال دیگری برود راحت زندگی می کند؟ آیا کسیکه مجبور است از سپیده تا شام خلاف بگوید و برای خوش آمد گوئی مثلاً عزرائیل را مسیح بنامد و مقیاسش برای رفتار با مردم قدرت آنان باشد و فرضاً اگر در دام پزشکی تصور نفوذ و قدرتی کرد علاوه بر آنکه او را بوعلی سینا معرفی کند بزرگترین سیاستمدار دهرش هم بخواند تو در خور کینه میدانی یا شایسته دل سوختن و ترحم؟

تصور میکنی خود این قبیل افراد از گفتن این نوع مطالب یا فرضاً با اندازه يك قصیده قافیه‌ای مدح نوشتن برای اینگونه اشخاص بانثر بی سروتی که اگر تو حاکی از کمی سواد بدانی با دلیل ثابت میکنم که حاکی از عدم اعتقاد است و جدانشان معذب نمی شود؟ .

اگر بگوئی ( نه ) خیلی بی انصافی . تمام این اعمال را انجام میدهند که یا

ترقی بیشتر کنند یا در مقام کنونی ثابت بمانند و می‌خواهند با وضع روز منطبق باشند حالا هم دوست عزیز و هم کلاس مشترکمان آقای والا حتماً فکر کرده‌است که اوضاع مساعد با انتقاد است و گرنه او که دل بدریا نمیزد و نمیزند. آخر او چه کار بیودجه داشت آیا باور نمیکنی که اگر در روزنامه‌ها در این سنوات اخیر باین کلمات برنخورده بود تصور میکرد (بودجه) که يك کلمه فرانسه است اسم يك هنرپیشه هلندی و (انتقاد) که کلمه عربی است اسم يك رقاصه مصری است که هر دو بدرد تئاتر می‌خورند.

در اینجا اجازه بده يك بحث اصولی بکنم و نطق او را از نظر دیگر بررسی کنم تا معلوم شود بجان والا چه می‌گوئی و حرف حسابت چیست؟

از اول عمر و او ان کودک کی که بمدرسه رفته هر چه از معلم شنیده گفته (صحیح است) هر چه مبصر کلاس گفته جواب داده (صحیح است) هر چه تو و بقیه رفقا گفته‌اید قبول کرده که (صحیح است) بزرگ شده و از مدرسه رفتگری بیرون آمده و وارد کارهای اجتماعی و فعالیت شده است باز بهر کس رسیده گفته (صحیح است).

مدتها با مرحوم دهقان تماس داشته و سالهای متمادی در خدمت آن شادروان کارآموزی و مشق سیاست کرده هر چه آن مرحوم گفته و هر دستور داده جواب داده (صحیح است) و از وقتی هم با هزار زحمت و جلب رضایت و بدست آوردن دل هزاران موکل پر ادعا و قبول هزار رنج و کیل شده که مرتب گفته (صحیح است).

تو در مغازه‌ات نشسته‌ای و از هر خیال فارغی و هر وقت هوسی کردی شعری هم در وصف خط و خال می‌گوئی و نمیدانی او چه بسرش آمده تا و کیل خلخال شده است.

خوب از نظر روانشناسی فکر نمی‌کنی که حالا دیگر حق دارد از (صحیح است) خسته شده باشد و بدش بیاید و انگهی و کالت که برای اسم و ماهی چند هزار

تومان حقوق نیست اصلاً او چه احتیاجی به این مبالغ دارد او بایستی در سیاست شهرت پیدا کند بعدیکه شهرت نویسندگی وسایر شهرت‌ها را اعم از خوب و بد را تحت الشعاع قرار دهد از آن گذشته او در فشار موکلین است و هزار توقع از او دارند با توجه بتمام این جهات در برابر آنهمه ( صحیح است ) یکدفعه خواسته است بگوید ( صحیح نیست ) توجه و او بلائی راه انداخته‌ای ؟

آیا معنی آزادی آنست که برای او تا این اندازه هم حق قائل نیستی ؟ و اما اینکه فریاد هو و جنجال بلند شده که او حق و صلاحیت بحث در باره ( بودجه ) نداشته ممکن است جواباً بفرمائید در چه مورد برای او صلاحیت قائل هستید و از چه مقوله حرف بزند که بگوئید صلاحیت دارد ؟ از تعلیم و تربیت ، از فرهنگ و هنر از قوانین دادگستری . از صنایع و معادن یا او که عمری اهل صلح بوده است . از جنگ ؟

راستی دلیل دیگری یادم آمد که هر گله‌ای که پیدا کرده‌ای مربوط به این او اخراست مگر پس از وکیل شدنش تو آن قصیده شیوارا برای او نگفته بودی که سه بیتش اینست .

دعوی معجزه فرما که چنین داری جای

در دل و مغز امیران و مدیران امور

حاصل خدمت جمعی است که عمری نرسید

این مراتب که گرفتی تو به ایام و شهوز

مگر از روی تو سعدی خبری داشت که گفت

قل هو الله و احد چشم بد از روی تو دور

اگر حمل بر تهدید نکنی و میل داشته باشی تمام قصیده ات را که در حفظ

دارم و انصافاً خوب هم ساخته‌ای و شور و حالی دارد منتشر میکنم .

باری من عمری جان کنده و بجهت صراحت دشمن تراشیده‌ام و حالا هم ممکن است از این نوشته من آقای والا ممنون نشود و تو برنجی ولی فراموش مکن که اگر من تورا دوست دارم حقیقت را بیشتر دوست دارم .

اگر بهیچ يك از استدالات من قانع نشدی و باهمان لجبازی که از اولداشتی باز سر خصومت داری این نکات را در نظر داشته باش که اولاً تو دوسه سال از او بزرگتری و طبق ضرب المثل فارسی ( لغزش از کوچک و بخشش و برده پوشی از بزرگتر است ) ثانیاً بفرض که خدای نخواستہ والا خلاف دوستی و عهد دیرین رفتاری کرده است بعقیده من شوخی ملیحی با او کرده‌ای و کافی است بقول ایرج (نباید یش از این خون دردش کرد). تنها يك ایراد تو وارد است و آن این است که چرا مهندس نیست و مهندس امضا میکند .

اگر از من میشنوی و لو گله‌ای داشته باشی موافقت کن من هر دو شمارا مهمان کنم و از نو دست و روی یکدیگر را بیوسیم و باقی عمر را بیاد ایام خوئی گذشته و پادوستی و رفاقت بگذرانیم نه دشمنی و خصومت .

اگر تو موافقت کنی حتماً او مقاومت نخواهد کرد چون هر قدر از او مکدر باشی تصدیق خواهی کرد که آنچه والا هیچگاه بدل نمی گرفت کینه بود، از نوشتن خسته شده بودم و از نتیجه این تکدر بین دوستان ملول دیوان لسان الغیب حافظ شیرازی را برداشته و فالی زدم غزلی آمد که مطلعش اینست .

بیا که موسم صلح است و دوستی و عنایت

بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت

خوشحال شدم و عین مطلع غزل را که امر خواجه بزرگوار است برایت نوشتم امیدوارم اگر عرایض دوستانه بنده را قبول نداری تو که اهل ذوق و ادبی امر آن بزرگوار را اطاعت کنی .

ارادتمند قدیمی

عزت الله اخلاقی



## بقلم : آقای پژمان بختیاری

### نامهٔ وارده (۱)

#### استاد زادهٔ عزیزم

موقعی که مشغول مطالعه و استفاضه از نهمین شماره مجله کهنسال و نیرومند ارمغان بودم بچند نکته کوچک برخورددم که شاید اشاره بآنها خالی از فایده‌تی نباشد. یکی از مفیدترین و پر ارزش‌ترین موضوعات مندرج در آن مجله گرامی سلسله مقالات « نهضت های ملی ایران » بقلم شیوا و توانای دانشمند محترم آقای رفیع است که امیدوارم بعدها با صورتی مفصل‌تر در قالب کتابی سودمند جلوه گر و فایده آن عامتر گردد .

در پایان سیزدهمین قسمت آن مقالات شرحی دربارهٔ بوزینهٔ زبیده همسرها ررن- الرشید پلیس مرقوم رفته بود که ظاهراً از دفتر حافظه نقل شده است زیرا که در تاریخ طبرستان داستان بوزینهٔ مذکور صورت دیگر دارد که اگر عمری بود در شماره آتی آن نامه ارجمند از نظر خوانندگان خواهد گذشت و برعبرت ما خواهد افزود. و نیز در « تاریخ مختصر فرقه‌های اسلامی » بخامه مرحوم چهاردهی شرحی درباره فدک مرقوم رفته بود که نیازمند توضیح بیشتر و ارائه صورت حقیقی خلافت در صدر اسلام بود از جمله خودداری مولای متقیان در باز گرداندن فدک بوراث فاطمه علیها السلام که خود آن حضرت یکی از آنان بود مبتنی بر نگرانی او و از یابوه گوئی

۱- در مرتبه شیوای گویندهٔ استاد آقای پژمان بختیاری که در شماره دهم دیماه سال گذشته بطبع رسیده بود دو سه اشتباه مطبعی روی داده بود که اینک تصحیح می‌گردد. صفحه ۴۳۹ مصراع اول مرتبه : ماراهوای دید و سر و بازدید نیست . حرف واو زیاد و صحیح آن ( ماراهوای دید و سر باز دید نیست ) می‌باشد . و در صفحه ۴۴ بیت دوم و سوم که دو مصراع آن ساقط و فاقد معنی گردیده بود بدین ترتیب تصحیح می‌گردد .

تشویق کرد و معرفت افزود و ره نمود      ما را پس از وحید بکس این امید نیست  
در من ز بعد مرگ تو ای جان معرفت      شور و سرور مرد و نشاط و نشید نیست

مخالفان نبود و این کار خود یکی از صدها عمل فخرآمیز و بزرگواریهای تردید - ناپذیر امیرالمؤمنین علی است که اگر زمان باقی بود بعرض خواهد رسید .  
 بالاخره موضوع خواجه نظام الملک است که بعقیده نویسندگان محترم آقای بیان و شاید اکثر هم میهنان ما یکی از مفاخر علمی و ادبی و سیاسی کشور ماست و نه چنین است .

نویسنده ارجمند شرحی در باره فصاحت مشارالیه مرقوم نموده و نمونه‌ای از آن بدست داده بودند که چیزی از اصول فصاحت در آن مشاهده نمیشد معیناً سبک انشاء نشان میداد که متعلق بروزگار خواجه ما کیاول نیست و شاید یکنفر از لفاظان و منشیان بی ذوق اواخر دوران ناصری آنرا نوشته باشد .

معیناً اگر جناب آقای بیان نام تذکره‌ای را که حاوی آن جمله فصیح بوده است بخاطر داشته باشند مسأله حل و عرایض بنده مردود یا مصدق خواهد شد .

ضمناً معروض گردد که قصد بنده از این شرح خرد گیری نیست و آقای بیان هم مطلبی جعل نکرده‌اند تا مورد اعتراض واقع شوند فقط باید حضورشان عرض کنم که خواجه یکی از مردان بزرگ تاریخ ایران بوده در زبان تازی هم تبحری بسزاداشته اما در عمق اطلاعات ادبی او در زبان فارسی تردیدست انتساب سیاست نامه بوی ثابت نیست و رباعی سیصد بره نیز منسوب بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوانست که گویند جواب وصله این رباعی است و داستانی با مزه دارد .

دنیا چو محیط است و کف خواجه نقطه

پیوسته بگردد نقطه می‌گردد خط

ای بنده تو که و مه و دون و وسط

دولت ندهد خدای ، کسرا بقلط

امیدوارم حافظه ام بقلط نرفته باشد مصراع آخر رباعی مندرج در مجله نیز

چنین است « چوپان بدهد بدست دارنده خط »

## بقلم : آقای علی نقی بهروزی

از شیراز

### رفع اشتباه !

در شماره نهم دوره سی و چهارم مجله شریفه ارمغان یاد داشت مختصری تحت عنوان « خواجه نظام الملک » بقلم آقای جلال الدین بیان استاد دانشکده افسری درج شده بود و یک رباعی و نوشته ایرابه « خواجه نظام الملک » وزیر ملک شاه سلجوقی نسبت داده بود در حالیکه این نسبت اشتباه بود زیرا که هیچیک از ایندو مربوط بوزیر بزرگ سلجوقیان نمی باشد .

رباعی ذکر شده از « خواجه شمس الدین - صاحب دیوان » وزیر معروف آبا قآن میباشد و داستان آن چنین است :

بدرالدین جاجرومی شاعر معروف قرن هفتم هجری این رباعی را در مدح خواجه شمس الدین صاحب دیوان وزیر دانشمند آبا قآن سروده و بخدمت او می فرستد :

دنیا چو محیط است و کف خواجه نقط

پیوسته بگردد نقطه می گردد خط

پرورده او ، که و مه و دون و وسط

دولت ندهد خدای کس را بغلط

خواجه پس از خواندن آن رباعی ، این رباعی برات مانند را با همان قافیه گفته و بعنوان صله برای شاعر فرستاده است .

سپید بره سپید چون بیظه بط      کانرا ز سیاهی نبود هیچ نقط

از کله خاص مانده از جای غلط      چوپان بدهد بدست دارنده خط

اما نثر مزبور آنچه بنده در نظر دارم از نویسندگان دوره قاجاریه است و احتمال میدهم که یا از منشآت قائم مقام است و یا فرهاد میرزا و مضمون آن نامه هم آنچه در خاطرمان مانده چنین است :

مر ترا «ارزنی» «مرجمك» پیش آید «ماش» فرستادیم «نخود» آمده «برنجش» ده به رنجش میازار - «گندمش» ده که «جوجو» حساب است .

مهارت نویسنده در این است که در این نوشته مختصر اکثر حیوانات را (ارزن - مرجمك یعنی عدس ، ماش ، نخود . برنج ، گندم . جو) ذکر کرده و در عین حال از فصاحت و بلاغت انشاء نیز چیزی کاسته نگردیده است .

اگر خوانندگان محترم مجله نویسنده نامه فوق را بشناسند و معرفی کنند موجب امتنان خواهد بود .

۵

در جامع بعلبک کلمه‌ای چند بطریق وعظ میگفتم با طایفه‌ای  
افسرده دل مرده و راه از صورت بمعنی نبرده دیدم که نفسم در نمیگیرد  
و آتش در هیزم تر اثر نمیکند در ریغ آمدم تربیت ستوران و آئینه داری  
در محله کوران ولیکن در معنی باز بود و سلسله سخن دراز و در معنی  
این آیه که خدای عز و جل میفرماید: ونحن اقرب الیه من جبل الوریث.  
دوست نزدیکتر از من بمن است این عجیتر که من از وی دورم  
(سعدی)

## انجمن ادبی حکیم نظامی

از : پارسای نویسرگانی

ساز

ساز امشب سخن از سوز دل من گوید  
 آنچه در برده نهان ساخته روشن گوید  
 قصه عشق که سر فصل کتاب هستی است  
 با زبانی خوش و شیرین بتو و من گوید  
 گوید از دل بتو ساز آنچه به امداد زبان  
 در حرم حاجی و در دیر برهن گوید  
 از که الهام گرفته است که این پاره چوب  
 نکته ها چون شجر وادی ایمن گوید  
 کارش آرامش و حال است نه آرایش و قال  
 گویدت از دل و از جان نه لم ولن گوید  
 تاری از طره یاری مگرش هست به چنگ  
 که به صدشور و به صدشوق و به صدغن گوید

پارما زخمه آن مرهم زخم دل هاست  
 نه چو آن زخم زبانی است که دشمن گوید



از: طاهری شهاب

سایه بر تارك اقبال بیفکن چو همای

مظهر حسنی و زیبا چومه چاردهی

آیت لطفی و رخشدن تر از نور مهی

شوق می بارد از آنعارض و آنچشم سیاه  
 شور می زاید از آن چشمه نوش گنهی  
 شمع خاموشم و چون راه برم سوی سحر  
 راز خاموش مرا در دل تو نیست رهی  
 زلف افشان چه کنی در بر شوریده دلان  
 روی پنهان چه کنی بهر گریز از نکهی  
 فرصت از دست مده بوسه بزنی بر لب جام  
 چونکه ایام طرب نیست بجز چند گهی  
 پیش از آنیکه شوی چیره ز آسیب خزان  
 داد دل گیر بهر محفل و هر بزمگهی  
 روی پنهان مکن از خلق بافشاندن موی  
 جلوه هرگز نکنند ماه در ابر سپهی  
 لشکر جور کجا رخنه کند بر دل دوست  
 تا که اقلیم ملاحظت ز تو دارد سپهی  
 سایه بر تارک اقبال بیفکن چو همای  
 ایکه رخشنده تر از ماه شب چاردهی  
 شبی از ناز بزنی تکیه بیالین (شهاب)  
 نازنینا تو که در کشور دل پادشهی

## معاصران

از : کی منش

زاهدان

کدام دل ز شرار غمت گداخته نیست  
 به نرد عشق تو کو آنکسی که باخته نیست

هزار تیغ اگر بهر امتحان آرند  
 یکی چو خنجر مژگان تیز و آخته نیست  
 فدای خشم تو کردم که چون بجوش آید  
 یکی بچشم تو از عاشقان شناخته نیست  
 بصورت همه عشاق چون نظر کردم  
 میان اینهمه یک روی ناناخته نیست  
 جنون عشق تو منصورها کشد بر دار  
 مگو که عاشق دیوانه سرفراخته نیست  
 چو سوختم ز غمت گفتم از تو دست کشم  
 فغان نمود دل اینکار از تو ساخته نیست  
 کجا روم که بود هم طراز وادی عشق  
 مگو که دامن صحرای عقل تاخته نیست  
 بکوی زهد فروشان قدم منه ایسل  
 که ناله هست ولی چون نوای فاخته نیست  
 چه زحمت آنکه دل کی منش بسوزانی  
 کدام دل ز شرار غمت گداخته نیست

از : فضل الله ترکمانی (آزاده)

ساری

### قطعه

ای شرافت برو که در همه عمر  
 ای قناعت دگر رهایم کن  
 ای مناعت بدار دست از من  
 دستهای من از قفا بستی  
 کمرم تا نموده بشکستی  
 در رواج تملق و پستی

دوستان را تمام بگستی	ای صراحت توهم برو که ز من
سخنی چند کفتم از مستی	نه به بخشید من خطا کفتم
و از تمام مواهب هستی	که ز جان و سرم عزیز ترید
بعقب ماندن و تهیدستی	با شما افتخار من باشد
با تهیدستی این قویدستی	از وجود شما مرا باشد

از : ابوطالب سخا

اصفهان - دستگرد

### غزل

تیر غمت بدل بنشست و زجان گذشت  
از دست تو چها بمن ناتوان گذشت  
سر تا بیا چو شمع ز غیرت بسوختم  
در مجلسی که حرف تو اندر زبان گذشت  
کفتم حدیث از گل رویت بعندلیب  
یک عمر زندگانی او در فغان گذشت  
مهر سکوت زد غم عشق تو بر لبم  
ورنه لطافت سختم از بیان گذشت  
خاک درت ز خلد مرا کرده بی نیاز  
هر کس بدین مقام رسید از جنان گذشت  
ای حلقه حلقه طره پریچ زلف یار  
در تاب خودم کوش که مارا توان گذشت  
پیدا نکشت بر همه کس ساحل مراد  
زین ورطه گاه گاه یکی شادمان گذشت  
ننگ سیاه روئی غش کی برد سخا  
آن زرناب کز محک امتحان گذشت



نگارش: محمد وحید دستگردی

## اپیکور

اپیکور حکیم بزرگ یونان بسال ۳۴۲ پیش از میلاد مسیح در جزیره سامس زاده و او از اعجوبه‌های روزگار است . پدرش بشغل معلمی اشتغال داشته و مادرش به خانه‌های مردم رفت و آمد میکرد و کارهایی از قبیل جن‌گیری و جادوگری انجام میداد و او در این گونه عملیات با مادر خود همراه بود . بدین طریق در جوانی با موهومات و عقاید سخیف عامه آشنا شده و بدین نتیجه رسیده است که علت اصلی تشویش خاطر و نارضایتی مردم در زندگی اعتقاد باین آراء و عقاید نادرست است ، از اینجهت فلسفه خود را بدین امور اختصاص داده و در زایل ساختن اینگونه افکار کوشش بسیار نموده است .

در هجده سالگی به آتن رفته و از حوزه درس گزنوکرات شاگرد ارسطو استفاده و استفاضه نموده و در سال ۳۱۰ پیش از میلاد بنزد پدر و مادر خود بازگشته است . در شهر موطن خود باغی خریده و آنجا را مدرس خود قرار داده بود . شاگردان و مریدان فراوان داشته و با آنها در نهایت دوستی و صمیمیت میزیسته است .

اپیکور یکی از قانع‌ترین افراد بشر بوده و با وجود تمول خانوادگی خوراکش منحصر به نان و آب بوده است . این جمله از گفته‌های اوست « هنگامیکه من نان و آب دارم در وجود خود مسرت فراوان حس می‌کنم » . قسریب سیمصد جلد کتاب نبشته ولی از این همه آثار بدیع امروز چیزی در دست نیست . اما خوشبختانه خلاصه فلسفه او در منظومه حماسی لو کرسیوس تحت عنوان « طبیعت اشیاء » مطبوع است . لو کرسیوس یکی از فلاسفه یونان است که دوست و پنجاه سال بعد از اپیکور دررم میزیسته است . منظومه سراسر حکمت فوق‌الذکر از آثار شیوای تاریخ ادبیات جهان

است و با مطالعه اجمالی آن میتوان به اصول فلسفه اپیکور پی برد .

اپیکور غایت کمال انسانی را در زندگی افسراط در درك لذائذ و خوشیها میدانست و امروزه اروپائیان کمرانی و عشرت را زندگی اپیکور مینامند و این تعریف ناشی از عدم تفهیم فلسفه اوست . چون منظور از لذائذ و خوشیها در حکمت اپیکور لذائذ و خوشیهای روحانی است که ثابت و پایدار بوده ، موجب انبساط خاطر و آسایش نفس می گردند نه خوشیهای مادی که فانی و زودگذرند و حاصل آنها جز رنج و الم نخواهد بود .

اپیکور میگفت آدمی برای آنکه از زندگی تمتع برگیرد باید با نفس خود آشنا شود و بداند که چرا با این هیئت بوجود آمده است . فرصت را برای درك لذت نباید از دست داد و برای نیل بدین مقصود آدمی نباید از ارباب انواع ، مرگ و عقبات آن بیم و هراس داشته باشد .

فلسفه اپیکور یکسره از دیمقراطیس گرفته شده است و او جهان را کاملاً جسمانی میدانست که از ذرات لایتجزی که دایم در حرکت و ابدی و قدیمند بوجود آمده است . بوجود خدا اعتقاد نداشت و روح را نیز مانند جسم مرکب از ذرات مینپنداشت و پس از مرگ فانی میشمرد .

اپیکور برای جهان خالق قائل نیست و پیدایش آنرا در اثر تصادم اتمها در فضای لایتناهی میداند . بعقیده او حیوانات مختلف در اثر تکامل بوجود آمده اند و در حقیقت دوهزار و دوست سال قبل از داروین واضح فرضیه تکامل بوده است .

اپیکور در عهد خود از خوشبختترین مردم بشمار میرفته است . هرگز غم و غصه بخود راه نمیداد . استفاده از لذائذ زندگی را مهمتر از هر چیز دیگر میدانست هیچ فیلسوف و پیشوائی مانند او عزیز و محبوب مردم زمان خود قرار نگرفته است .

گفتار و عقاید هیچکس چون گفته‌های او دل آدمی را شاد و خرم نتوانستی کرد .  
خلاصه گفته‌های وی بشرح ذیل است :

۱- در جستجوی لذائذ معنوی بر آئید چون هرگز فنا ناپزیرند .

۲- پیرامون زحمتی که سبب رنج و الم باشد نگردید .

۳- در دوستی استوار باشید چون رفاقت و دوستی تنها عاملی است که اندوه و الم

آدمی را کم تواند کرد .

ایبکور همه عمر خود را در سانس بسر آورد . ازدواج نکرد و زندگانی خود را وقف فلسفه و دوستی نمود . برخلاف فیثاغورث با اشتراك اموال مخالف بود و معتقد بود که این مسلك باعث اختلاف میان دوستان میگردد . در طول عمر خود با مراض گوناگون و صعب‌العلاج دچار آمد ولی هرگز از رنج بیماری باشاگردان خود صحبت نکرده و پیوسته از فلسفه‌اش سخن میرانده است . در ضمن دردهای سخت جسمانی به درك لذائذ روحانی مشغول بوده و حتی در این حالت نیز زندگانی بنظر او زیبا و دل‌انگیز جلوه میکرده است .

این فیلسوف بزرگ ۷۲ سال زیست کرد و سرانجام در ۲۷۰ سال قبل از میلاد

مسیح چشم از جهان فرو بست و در دل تیره خاك آرامش ابدی یافت .

### حکایت

هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان درهم  
نکشیده مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پابوشی نداشتم . بیجامع  
کوفه درآمدم دل‌تنگ یکی را دیدم که پای نداشت سپاس نعمت حق  
بجای آوردم و بر بی کفشی صبر کردم .

(سعدی)

بقلم : مرحوم میرزا محمدعلی چهاردهی

## تاریخ مختصر فرقه های اسلامی

در تاریخ اسلام و فرقه های مذهبی نخستین شیرزنی که از حق خود دفاع کرد، زهرا دختر محمد (ص) بود، مورخان و تذکره نویسان نوشته اند. فاطمه در میان گروه مهاجر، انصار در مسجد رسول حاضر شده در برابر هزاران نفر از مردم داد سخن داد، خلیفه اول اسلام را نکوهش نمود.

این محاکمه تاریخی از مشهورترین ماجراهای تاریخی است، تأثیر سخنان این شیر زن اسلام چنان شد که فرقه های سیاسی و مذهبی تشکیل گردید، سالیان دراز در آفریقا سلطنت فاطمیان حکومت کرد و بر خلاف اموی و عباسی چشمک میزد. آل علی در برابر امویان و عباسیان ایستادگی کردند، خونها ریخته شد، مدرسه های ملل و نحل در اسلام پدید آمد، هر گاه درست در خطابه زهرا دقت شود روشن می شود که یگانه دختر پیامبر، چگونه روحیات عرب های آن زمان را تشریح نمود، نفاق دو روئی بزرگان عرب را برخشان کشید بآیندگان پند و درس عبرت داد، این محاکمه تاریخی در زمانی آغاز شد که دنیا در تاریکی و بت پرستی بود طلیعه اسلام جهان آن روز را بیدار و روشن ساخت.

قدیم ترین کتابی که این خطابه تاریخی را ثبت نمود کتاب بلاغات النساء تألیف لابن ابی طاهر طیفور د ۲۰۴ - ۲۸۰ هـ . ق چاپ مصر است :

اینک خطابه تاریخی :



### ۱- رهبری محمد ص و تاریکی ملتها

- گواهی میدهم که پدر من محمد (ص) عبد او و رسول اوست ، اختیار کرد او را از آن پیش که رسالت دهد و نامبردار کرد از آن پیش که خلقت فرماید، برگزید از آن پیش که مبعوث نماید .

گاهی که مخلوقات در بنگاه غیب مکنون و در سترات هولناک مصون، بنهایت تاریکی نیستی نزدیک بودند ، چه خداوند عالم بود بمصالح امور ، حاویست بحوادث دهور ، داناست بمواقع مقدر .

پس محمد را مبعوث نمود از برای تمام امر و امضای حکم . انفاذ مقادیر محتومه چون نگریست ملت ها را پراکنده و پریشان ، معتكف آشکده ها عابد بت ها ، منکر خداوند رحمن ، پس روشن ساخت بنور محمد (ص) تاریکی ایشانرا ، مشکوف داشت مشتهات ایشان را ، نمودار نمود مبهمات و مشکلات ایشان را .

### ۲- محمد (ص) بسوی آخرت شتافت

- پس محمد (ص) برخاست در میان ایشان ، بخواندن هدایت و راندن از نادانی ، بیفش دادن عمومی ، رهنمونی کرد بسوی دین استوار و راه راست .

آنکاه خداوند را مختار ساخت در اقامت دنیا و اختیار آخرت ، پس او را گرفت از در رأفت و رحمت .

پس محمد (ص) سفر کرد از زحمت این دنیای ناپایدار بسوی آسایش جاودانی ، محفوف شد بفرشتگان و رضوان پروردگار غفار و مجاورت خدای بزرگ .

درود خدای بر پدر من که پیامبر او ، امین او ، بروحی او ، برگزیده او از مردم اوست ، چون از ستایش خداوند یکتا و درود بر مصطفی بپرداخت مهاجر و انصار را مخاطب ساخت .

### وظیفه عمومی مردم چیست ؟

- فاطمه فرمود:

ای بندگان خدا شما درفش های افراخته خدائید از برای او ، امر و نواهی خدا و بردارنده دین خدا و وحی خدائید ، امنای خدائید بر نفوس خود ، فرستادگان خدائید در ابلاغ احکام بسوی ملتها ، گمان می کنید . حقی است از برای شما ، این صفات صادق است در حق شما و حال آنکه نه چنین است !!

### ۴- میثاق الهی در چیست ؟

- همانا خداوند در میان شما عهدی مقدم داشت ، بقیه مستخلف گذاشت یعنی علی بن ابیطالب ، او خدای را کتاب ناطق است ، قرآن صادق است ، نور فروزان ، روشنائی درخشان است ،

مشهود است حجج و بصایرش مشکوف است و سرایرش آشکار و نمودار است ، ظواهرش مغبوط مردم است ، اشیاع او قاطنین بهشتند ، پیروان او تبارک الله ، قرآنی که تلاوت آن و اسماع آن و استماع آن رساننده نجات و فرازنده درجات است بدستیاری این قرآن کریم حجت های خداوند رحیم مشکوف می افتد ، محرّمات و محظورات و بیات وافی و براین کافی معلوم می گردد . فضایل مندوبه و مباحات موهوبه ، شرایع مکتوبه شناخته می شود .

### ۵ - فلسفه وقوانین اسلام

- همانا خداوند شرك را بشارت ایمان از ساحت شما بسترد ، بصیقل صلوة کبر را از قلوب شما بزدود ، زکوة را تزکیه نفوس شما وسعت رزق شما فرمود ،

بر ریاضت روزه اخلاص شما را استوار ساخت بزیارت مکه دین را محکم نمود و دلها را بدست عدل منظم داشت .

همانا باطاعت ما ملت نظام پذیرد ، بامامت ما پراکندگی و آشفتگی ایمن گردد .

جهاد عزت اسلام است ، صبر مستدرک اجراست ، موقوف است مصلحت عبادبر امر بمعروف را .

نیکوئی با پدر و مادر حافظ است از خشم خداوند ، صلّه ارحام<sup>۳</sup> خویشاوندان را افزون کند ، مکافات مردمان را ترسناک از ریختن خون کند وفای بنذر را سبب آمرزش فرموده و مکیال و میزان را ازین بردن نقصان نمود . نهی از شرابخواری را پاک کننده پلیدی ساخت ، دوری از قذف و بهتان را پرده لعن و بعد پرداخته ، ترك دزدی را موجب عفت آورده و حرام کرده است خداوند شرك را که موجب تقریر اخلاص و اقرار بر بوبیت است .

پس بترسید از خداوند قاهر غالب ، هم آغوش مرک نشوید مگر گاهی که مسلمان باشید و اطاعت کنید خدایرا در اوامر و نواهی او همانا می ترسند از خداوند مردم عالم ودانا !!

آدمی گرچه بسبب جسمانیت در غایت کثافت است اما بسبب روحانیت در نهایت لطافت است بهره روی آرد حکم آن گیرد و بهره توجه کند رنگ آن پذیرد .

(جامی)

## کتابخانه ارمغان

## بادۀ کهن

عنوان مجموعه بخشی از آثار منظوم سراینده توانا آقای کاظم رجوی متخلص بایزد است که اخیراً بزبور طبع آراسته گردیده و از طرف انجمن ادبی حافظ که سالهاست بهمت و کوشش بیدریغ فاضل ارجمند آقای حاج سید ذبیح الله ملک پور تأسیس یافته بکتابخانه ارمغان اهداء گردیده است .

بادۀ کهن شامل چامهها ، چکامهها و تکههای متنوع است که در اکثر آنها مضامین بدیع و تازه ابداع گردیده و با بیانی شیوا که کمتر تصنع و تکلف در آن دیده میشود برشته نظم کشیده شده است .

آثار نظم و نثر آقای رجوی از روز کاران پیشین در ارمغان بطبع رسیده و فضلالی دور و نزدیک که اوراق این نامه ادب را از نظر گذرانده اند نیک بدانند آشنائی دارند .

وی دوران عمر خویش را صرف تعلیم و تعلم نموده و در رشتههای مختلف ادب نیز دارای تحقیقات و تتبعات عمیقی است که اکثراً بچاپ رسیده و علاقمندان را بهره مند ساخته است .

از آنجمله است فارابی و فلسفه او که بعنوان ضمیمه مجله ارمغان در سال ۱۳۱۲ شمسی بچاپ رسیده ، روش نگارش و ترجمه ، خطبه توحیدیه ابن سینا ، بهترین روش در آموزش ، خردپژوهی ، وغیره که همه آنها از روی بصیرت و تدقیق نگاشته شده و مورد استفاده و استفاضه دانش پژوهان قرار گرفته است .

اینک جای آن دارد که انتشار مجموعه جدید را بدوست شاعر ارجمند آقای



رجوی تبریک گفته آرزو نمائیم در خدمات ادبی خویش در این ایام که کاخ رفیع فضل و هنر روبویرانی است همواره موفق و کامیاب باشند و نیز از جناب آقای ملک پور رئیس انجمن ادبی حافظ که از دوستان صدیق شعر و ادب بوده و هیچگاه از تشویقات مادی و معنوی در این باره دریغ نموده اند سپاسگزار باشیم .

## سالنامه کشور ایران

سالنامه سودمند کشور ایران که از سال ۱۳۲۴ خورشیدی از بهترین و جامعترین سالنامه‌های کشور شناخته شده با انضمام تقویم بغلی چندی قبل منتشر و در دسترس همگان قرار گرفته است .

مطالب متنوع ، آمارهای مورد لزوم ، مقالات علمی و ادبی ، سازمانهای اداری و دوما موضوعات و مباحث مختلف و اطلاعات گوناگون که هر کس را بدان احتیاج است در بزرگسال جاری گنجایده شده آنسان که هر کس مطابق ذوق و سلیقه خویش میتواند باسانی موضوع دلخواه خود را در آن یافته و از مطالعه آن بهره‌ور گردد .

قسمتی از مطالب این تقویم را مقالات علمی و ادبی تشکیل داده که در خور مذاقه و مطالعه بوده و در نوع خود کمتر سابقه و نظیر داشته است .

از لحاظ نفاست کاغذ و چاپ و تنظیم موضوعات دقت قابل ستایشی در آن بکار رفته که مورد تمجید و تحسین میباشد .

ما خدمات بی‌شایبه دوست فاضل گرامی آقای محمد رضا میرزا زمانی مؤسس و مدیر سالنامه کشور ایران و دقت نظر شاعر گرامی آقای ادب بیضائی را ستوده کامیابی ایشانرا در خدمات مطبوعاتی همواره آرزو مینمائیم .